

یادنامه‌ی ایپادرفتگان

چهارم

هشتمانه

سال اول، شماره ۴۲، شنبه، ۹ ثور ۱۳۹۶، ۲۹ اپریل ۲۰۱۷

پیشام و نان

زندگی، نام و نان است: نان برای بقا و حفاظت از حیات بیولوژیک و نام برای تحقق خود آرزویی در نظام اجتماعی. شاید در عالم خیال هرکسی خود را مرکز عالم و آدم تصور کند، شاید درون برخی از افراد دنیای خروشان عقل و عشق و عاطفه و آدمیت و نیکی باشد، اما اینکه به صورت واقعی وانضمامی، چه و کی هستیم، بستگی نام به نام و نان دارد.

با نوشتن از:

اسد بوذا
مهدي زرنشت
اسحاق جویا
محسن راسخ
الیاس طاهری
سارا قربانی
فاطمه باتوری
علی توانا
رحمان رضایی
رضالعلی
محمد احمدی

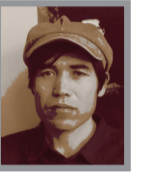


بی‌نام و نشان



جوشیه
بی‌نام و نشان

سال اول، شماره ۴۲، شنبه، ۹ ثور ۱۳۹۶،
۲۹ اپریل ۲۰۱۷



کج اسد بودا

زندگی، نام و نان است: نان برای بقا و حفاظت از حیات بیولوژیک و نام برای تحقق خود آرزویی در نظام اجتماعی. شاید در عالم خیال هر کسی خود را مرکز عالم و آدم تصور کند، شاید درون برخی از افراد دنیای خروشان عقل و عشق و عاطفه و آدمیت و نیکی باشد، اما اینکه به صورت واقعی و انضمامی، چه و کی هستیم، بستگی تام به نام و نان دارد. بدون نام و نان، فرصت‌های زندگی کردن اگر نگوییم ناممکن، به یقین بسیار اندک‌اند. انسان بی‌نام و نان، نه فرصتی برای تجربه‌های اجتماعی-سیاسی دارد، نه فرصت‌هایی برای تجارب عاطفی چون عشق و دوستی و لذت‌های هنری و زیبایی‌شناسانه. جهان زیستی و اجتماعی او، هر دو خراب‌آباد و ویران‌اند.

نان البته، بنیاد زندگی است. صورت‌های واقعی زندگی را بر اساس صورت‌های نان درآوردن قابل توضیح‌اند. خطاست اما اگر مرز قطعی‌ای میان نام و نان تصور کنیم، نان، سرمایه اقتصادی است، نام سرمایه سمبلیک و هر دو مکمل هم. احتمال زیاد وجود دارد که فرد صاحب‌نام، صاحب‌نام هم شود و برعکس. پول‌دارانی زیادی صرفاً به خاطر دست‌خوش شدن صاحب نام و نان و چوکی‌های سیاسی شدند و همین‌طور، کم نیستند افرادی که نام و شهرت آنان، آن‌ها را به سرمایه‌های کلان سیاسی و اقتصادی رسانده است. ارزش نام، در ساختار سیاسی-اجتماعی که نظام توزیع پاداش‌ها و امتیازهای میراثی-انتسابی است و باورهای خونی و نژادی و قومی تقدیر آدم‌ها را رقم می‌زنند، اهمیت زیادی دارد. گذشته از تجربه‌ی تاریخی ساختار خویشاوندی قدرت و ثروت، همین اکنون به موضوع می‌بینیم که تمام شغل‌های بین چند خانواده‌ی با نام و نشان و گاردهای نظامی-فرهنگی حافظ نام و نان‌ها دست‌به‌دست می‌شوند. بقیه، نه انسان‌های شهروند و ذی‌حق، بلکه فقط موضوع اعمال قدرت و متریال قابل ترجمه به منافع این خانواده‌های با نام و نشان، در یک بازی کور محلی، منطقه‌ای و جهانی‌اند.

بی‌نام و نان به‌عنوان یک سنخ اجتماعی، گونه‌های مختلف دارند. مردمان مناطق دوردست، زنان، اطفال تنها و بی‌سرپرست، دانشجویان فقیر و گروه عظیمی از فارغ‌التحصیلان و دانش‌آموختگانی که برای پیدا کردن

تکه‌نانی پشت دروازه‌های ادارات سرگردان راه می‌روند و به هر رهبر اجتماعی-قومی و بانام و نشانی دست نیاز دراز می‌کنند، سنخ‌های مختلف اجتماعی «بی‌نام و نان» اند. یکی از مصادیق بارز و آشکار بی‌نام و نان‌ها در جامعه افغانستان کارمندان رده پایین امنیتی و نیروهای اردوی ملی هستند که دور از یار و دیوار و خانواده، گرسنه و گمنام، «مامدسیاه» وار در دشت‌ها و کوه‌ها با دشمنی که هویت مشخصی ندارد، می‌جنگند و کشته می‌شوند. گاهی قربانی جنگ تریاک هلمند و قندهاراند، گاهی درگیر نبردهای مافیای سنگ‌های گران‌بها و سرعت و به ندادن آثار باستانی، گاهی حتا روی تخت شفاخانه‌ها و مراکز امن نظامی قربانی دسیسه و ترور و جنگ منطقه‌ای و در نهایت چه کسانی که آشکارا به خاک و خون کشیده می‌شوند و چه کسانی که در دشت‌ها و کوه‌ها جان می‌بازند، آن‌قدر بی‌نام از دنیا می‌روند که خاطره و یاد از آن‌ها به جای نمی‌مانند. هر کدام به نحوی «مامدسیاه» است که فقط خود آن‌ها کشته نمی‌شوند، نانی برای خانواده و نام و یاد از آن‌ها در لوح بی‌حافظه و سفید تاریخ نیز برجای نمی‌ماند. نیروهای امنیتی، نه نماینده پارلمان‌اند که از یک‌طرف معاش دولتی داشته باشند، از سوی دیگر سرگرم تجارت‌های مافیایی، همکاری با وزرای فاسد و زود بندهای امنیتی با سفارت‌خانه‌های خارجی، نه ان‌جی‌او بازاند که با فروش و رنج و محرومیت مردم، معاش‌های دلاری به‌دست‌آوردند و هر از چندگاهی به بهانه‌ی ترینیگ/ برنامه‌های آموزشی کوتاه‌مدت، با پول کمک‌ها فاحشه‌خانه‌های جهان را زیرورو کنند، و نه وزیران زورگو و کارمندان دولتی بلندرتبه‌ای که به همه‌چیز، به شمول نیروهای امنیتی نگاه تجاری-مافیایی دارند، بی‌نام و نان‌هایی هستند که به خاطر اینکه خانواده‌هایشان از گرسنگی نمیرند، در دشت‌ها و صحراها می‌جنگند و در واقع پیش از آن‌که تیر طالب قلب آن‌ها را بشکافد و یا بمب و سلاح سنگینی وجود آن‌ها را متلاشی کند، در گمنامی و بی‌نالی خود مردند. وقتی نام و نانی نباشد، نه حیات حیوانی و زیستی هست و نه حیات



معنوی و اجتماعی.

تردیدی نیست که این بی‌نام و نان‌های خط مقدم جنگ نقش بزرگی دارند. اگر مکتب و دانشگاه می‌رویم، اگر کار و باری انجام می‌دهیم، اگر کاری فکری و هنری انجام می‌دهیم، اگر برای خود خواب‌خیال‌هایی می‌پروریم و می‌تراشیم، به این دلیل است که کسانی در خط

اول با ترور و طالب می‌جنگند و با دست‌کم آن‌قدر مشغولیت برای بنیادگرایان خلق کرده‌اند که نتوانند با چاقو و برچه و تفنگ به خانه‌های ما وارد شوند. پاداش و امتیازی که به دست می‌آورند، اما بی‌نام و نانی است و محرومیت از سرمایه‌های اقتصادی-اجتماعی و نمادین. دست‌رنج آن‌ها را خانواده‌های قدرت‌مند و مافیایی می‌خورند. اینکه ۷۰ نفر از نگرهار، ۹۳ نفر از تخار و بدخشان، ۳۲ نفر از ارزگان و... در قول اردوی ۲۰۹ شاهین به رگبار بسته می‌شوند، معنای خاصی ندارد ولی اگر پرسشی را در مورد ملیاردرشدن با صلاحیت و ضرورت حضور رهبران و خویشاوندان بانام و نان در ساختار قدرت مطرح کنند، زمین‌لرزه به راه می‌افتاد. بی‌نام می‌آیند و بی‌نام می‌روند. سود حاصل از خون آن‌ها نیز در جیب بانام و نان‌ها می‌رود. پس از هر کشته‌شدنی، جمعی گرد می‌آیند و به جای بحث و تدوین راهکار کشته‌شدن بی‌دلیل نیروهای امنیتی، بر سر نام و نان باهم دعوا دارند. برخورد سران کشور با کشته‌شدن سربازان، همان برخوردی است که شکارچیان عهدباستان با حیوان شکارشده داشتند: چانه‌زنی بر سر سهم بیش‌تر. اینکه در یک‌طرف نیروهای امنیتی در دشت‌ها و صحرا تشنه و گرسنه می‌جنگند و در سوی دیگر سفره‌ها چرب و سنگین و رنگین با نام و نان‌ها پهن است، نشان یک تباهی اخلاقی عظیم است و اینکه ذهن تمام‌تخواه جامعه، اعم از روشن فکر و ملا و مولوی و سیاست‌مدار و فعالان مدنی، این بی‌نام و نان‌ها را مطلقاً حذف کرده است و سرگرم مشت‌زنی و خایه‌مالی رهبران و بانام و نان‌ها و زیر رو کردن زندگی شخصی و مراقب گاییدن و زاپیدن آن‌هاست، اوج رذالت و قیاحت‌زدایی از بدی‌هاست. میراث آن‌ها به فرزندان و خانواده‌هایشان نیز بی‌نامی و بی‌نالی است. فردای کشته‌شدن، بزرگ‌ترین دغدغه‌ی آن‌ها نه از فقدان و از دست‌دادن عزیز از دست‌رفته، بلکه برای گرسنگی و بی‌نالی‌ای است، که موجب می‌شود، عزیز/ عزیزانی را به قربان‌گاه بفرستند.

سردادند

به یاد سربازهایی که

کج علی تولتا

زنانی که برای از دست دادن عزیزشان، مویه می‌کنند، گریبان می‌درند، ضجه و مخته می‌کنند. و کودکی که مرگ پدرشان را، هنوز نمی‌داند. به او گفته شده است: «پدرت به جای دوری رفته و باز خواهد گشت و وقتی که بزرگ شد، فقط به عکس پدر می‌نگرد. پدر...»



«هیچ‌کس نخواهد گفت چه حقیقتی زیرخاک دفن است. به زنده‌ها مدال می‌دهند و به مرده‌ها روایت‌های قهرمانی... این طوری حال همه خوب می‌شوند.» (سویتلانا الکسیویچ)

آری، چنین است. سربازهایی که سرهایشان بریده شدند. سربازهایی که خون‌هایشان ریخته شدند. سربازهایی را که امروز قهرمان می‌خوانند. «پایه» های که «ملکه» شان او را برای بودن در رول، در میدان رها می‌کند. این روایت الکسیویچ در رمان «تابوت‌های روبین» روایت از عمق فاجعه‌ای می‌کند که فرمانگانی و فرازمانی است. سربازهایی که در بیشتر جاها و وضعیت‌ها چنین‌اند. سربازهایی که در میدان رزم، خرد می‌شوند در برابر دشمن. وقتی که فرمانده، آنان را از جنگ بازمی‌دارند و به دشمن فرصت حمله مس دهد. یا گاهی در تبانی با دشمن حادثه‌های تلخی همچون «مزار»، «ریاست امنیت»، «حوزه ششم» و... رخ می‌دهند. یا وقتی که بلندپایه‌ترین شخص کشور آن‌ها را برادر خطاب می‌کند. چه باید کرد! این است که سرها برای برادر بودن، به ودیعه سپرده می‌شوند تا این چنین از تن جدا شوند.

«خدا، وطن، وظیفه» نوشته‌های با خط زرین که بر شانه‌های هر سربازی حک شده است. و وقتی سرباز به آن می‌نگرد، با شکم‌گرسنه احساس غرور می‌کند. وقتی می‌بینند که «غرور» دارند، همان را نیز از آنان می‌ستانند و «گرسنه» گرسنه در میدان رها می‌کنند. این‌ها روایت‌های تلخ یک سرباز افغانستانی است که در جنگ، هستی‌اش را از دست می‌دهد. سربازهایی که این حکاکی‌ها تنها واقعیت‌های زندگی‌شان نیست، بل روایت تلخ و دردناکی، مستور و پوشیده است. روایتی که مسبب پیوستن آن به این میدان‌های جنگ است؛ تلاش برای «زنده ماندن» و نانی برای به دست آوردن. هر چند مبارزه یک سرباز را نمی‌توان در این حد تقلیل داد و فروکاست، ولی واقعیت این است که تعداد زیادی‌شان برای تهیه خرچ زندگی به صفوف ارتش می‌پیوندند... و این تنها امید آن‌ها است. امیدی که به نوبه‌ی تبدیل می‌شود. اگر، اگرهای زندگی به ممکن‌ها و ممکن‌ها به فعلیت‌ها تبدیل می‌شوند، این‌گونه می‌نوشتیم: اگر

سربازی مجبور به ترک خانه و خانواده‌اش نمی‌شد، اگر سربازی برای سیرنگهداشتن شکم خانواده مجبور به پیوستن به نظام نمی‌شد، اگر سربازی مجبور به ماندن در صحنه جنگ نمی‌شد، اگر سربازی مجبور به عقب‌نشینی نمی‌شد، اگر سربازی فروخته نمی‌شد، اگر سربازی تیر برای رزمیدن می‌داشت و... اگرهای که اگر می‌شدند. اما حیف که چرخ زندگی این‌طور نمی‌چرخد و آن‌چنان‌که ما می‌خواهیم نمی‌چرخد.

اما این جنگ تنها در سنگر خلاصه نمی‌شود. چنانکه گفته است: «مرد در میدان جنگ می‌جنگند و زنان پس از جنگ».

زنانی که برای از دست دادن عزیزشان، مویه می‌کنند، گریبان می‌درند، ضجه و مخته می‌کنند. و کودکی که مرگ پدرشان را، هنوز نمی‌داند. به او گفته شده است: «پدرت به جای دوری رفته و باز خواهد گشت و وقتی که بزرگ شد، فقط به عکس پدر می‌نگرد. پدر...»

کسی نمی‌داند این جنگ چه آتشی را در درون خانه‌ای روشن و شعله‌ور ساخته است. آخرین رمق امید از چشمانشان ریخته و آخرین ستاره اقبالشان به خاموشی گراییده. حاکی از آینده نامطلوبی است که سرنوشتشان به دستان طوفان و سکان کشتی زندگی‌شان به امواج می‌افتد. فقط نشانه‌های یادگاری از او باقی می‌ماند که خاطرات تلخی را در وجودشان متبلور و شعله‌ور می‌سازد... خاطراتی که فقط سنگ‌قبر، تسلی آن‌هاست.

الکسیویچ می‌نویسد که چگونه می‌شود هم‌زمان هم تاریخ را تجربه کرد و هم در موردش نوشت؟ نمی‌شود هر گوشه از زندگی را، تمام آن کثافت هستی-زیستی را از پشت یخن گرفت و وارد نوشته کرد؛ وارد تاریخ. باید «زمان را شکافت» و «روح را شکار کرد».

آخرین سرباز را به پیدای می‌آورم که آخرین گلوله‌اش را قبل از اینکه به سوی دشمن شلیک کند، دستش روی ماشه می‌ماند. فرمانده، فرمان داده که به سوی برادر شلیک نکنند. بی‌خبر از اینکه برادر، با همان گلوله شقیقه‌اش را شکافته، دریده و غرق خون کرده است. یاد آن سرباز و سربازانی که جان‌هایشان را فدا کردند، گرمای باد!



ناله تبدیل می‌کند که با یک دنیا نگرانی، منتظر برگشت قهرمانش به خانه است. اشک و درد تا زمانی نمک و نان مردم است که هنوز مقامات عالی‌رتبه امنیتی از ناکامی‌ها و توطیه‌های مطرح‌شده دفاع نکرده و میرا اعلام‌نشده‌اند که دوباره اردوی ملی / حافظان میهن به خاک و خون کشیده می‌شوند.

افغانستان کنونی، به انتهای دنیا می‌ماند. یک تصویر وحشتناک آخرالزمانی که افق شادی و سرور مردم را با غبار جنگ و وحشت و خون‌ریزی، به شب سنگین تبدیل کرده و غرور انسانی مردمان را به خاک مالیده و از چهره‌های انسانی، جز مشت‌های از غم و اندوه و وحشت و ناامیدی، چیز دیگری باقی نگذاشته است. اوج این حکایت دراماتیک زمانی است که رییس‌جمهور این ملت / کشور برای توصیف مخوف‌ترین تروریست‌ها روی زمین، از عبارت «برادر» استفاده می‌کند. و این حکایت تلخ و مرگبار، زمانی دوباره به اوج دراماتیک خود می‌رسد که وزیر جنگ، به‌جای محاکمه، مدال افتخار دریافت می‌کند و رییس دولت، با یک‌مشت شعار «توخالی» و تکراری و دهن پرکن «عزای عمومی» اعلام می‌کند. و بدتر از همه، افغانستان زمانی یک تصویر واقعی از آخرالزمانی را به نمایش می‌گذارد که حلقه‌ای معروف به «ستون پنجم» باجرت و بی‌باکی عجیب، هرروز حکایت‌های فاجعه‌بارتر از دیروز را رقم می‌زنند. اوج خلاقیت و کارکرد حاکمیت این سرزمین، تنها در پنهان نگاه‌داشتن و پنهان کردن وحشت و خشونت دشمنان قهرمانان حافظ میهن و دشمنان مردم است، و اوج هنر حاکمیت این سرزمین، فقط شعارگرایی و تقدیم دروغ و بلبوف به ملت داغ‌دیده و خانواده‌های عزادار شهدای اردوی ملی است.

درد و اندوه و رنج ما از وضعیت موجود در افغانستان، هرگز به چند سطر خلاصه نمی‌شود. بگذریم و فقط به خاطر بسیاری که دشمن واقعی میهن و مردمان آن، هرگز در بیرون از مرزهای میهن نیست؛ دشمن همیشه در درون میهن است، حتا درون حاکمیت و جایی که ادعا می‌شود، مشروعیت آن از درون صندوق‌های رأی و با انتخاب مردم فراهم‌شده است. افق تیره و آخرالزمانی میهن تنها زمانی روشن و امیدبخش می‌شود که صف دوست و دشمن از هم جدا شود و حاکمیت، به معنای واقعی و نه شعاری، حافظ منافع ملت باشد و به‌جای «برادر» خطاب کردن تروریست‌ها، آن‌ها را چنان بکوبد تا حتا سایه‌شان از افق زندگی و سرنوشت مردم محو گردد.



افق خونین قهرمان‌کشی



کج مهدی زرتشت

در پس هر ماجرای که منجر به مرگ و هلاکت یک قهرمان می‌گردد، یک توطیه بزرگ نهفته است. مرگ یک قهرمان / قهرمانان، درست زمانی اتفاق می‌افتد که از درون، مورد هدف قرار می‌گیرد. دشمنانی که در صف مقابل قهرمان / قهرمانان ایستاده‌اند، هرگز خطرناک‌تر از فرد / گروهی نیستند که از درون، جان قهرمانان را هدف قرار می‌دهند. آنچه در بلخ اتفاق افتاد و آنچه بر قول اردوی شاهین در بلخ گذشت، به‌مراتب بدتر و اندوهناک‌تر و غم‌انگیزتر از هر داستانی است که قهرمانان آن یک به یک به خون می‌غلطند.

افغانستان یک کشور فساد زده، عقب‌مانده، درگیر جنگ و دچار بحران خطرناکی است. نسل اندر نسل این خاک، در فضای آکنده از دود جنگ و آتش خشونت به دنیا آمده‌اند و از دنیا هم رفته‌اند؛ اما واقعیت تلخ‌تر از این هم وجود دارد؛ در افغانستان کنونی، اگر صف دوست و دشمن از هم جدا بود، بی‌گمان جاده‌های جنگ تا این اندازه طولانی نمی‌شد. آنچه معمای جنگ در افغانستان را پیچیده کرده و آنچه راه صلح و راه جنگ را به گره کوری مواجه ساخته، وجود

ضدقهرمان‌های مخوف در دستگاه تبلیغ صلح و «جنگ علیه دشمن» است. به عبارت ساده‌تر، از زمان کزری تا دولت فعلی، دستگاه حاکمیت به کانون قهرمان و ضدقهرمان تبدیل شده است، دستگاه حاکمیت، مرکز تجمع دوست و دشمن است. دسته‌های قهرمانان (سربازان حافظ خاک) در میدان نبرد علیه دشمن می‌زنند درحالی‌که هرگز از دیدن روی دشمن، به هراس نمی‌افتند. هراس واقعی و فاجعه واقعی درست زمانی اتفاق می‌افتد که قهرمان حافظ خاک، با خیال آسوده، یا می‌خوانند یا عبادتشان را به‌جا می‌آورند. درحالی‌که ناگهان هیولاهای تشنه، از زیر عیای اردو، ناگهان همه‌ی قهرمانان را غافلگیر می‌کنند و در یک‌لحظه، زمین از خون قهرمانان حافظ خاک، سرخ و گلگون می‌شود.

اگر از تمام وقایع خرد و بزرگی که در گذشته به این شکل اتفاق افتاد بگذریم، حمله به شفاخانه نظامی سردار محمد داود خان و پس‌از آن، حمله‌ای این چنین سنگین و خونین بر قول اردوی شاهین در بلخ، مصداق عینی این واقعیت تلخ و تکان‌دهنده است. بگذریم از حکایات دیگری که از تمام جبهات جنگ در افغانستان به گوش ما می‌خورد؛ داستان‌هایی از شلیک‌های مرگبار افراد تروریست که در

اشک و درد تا زمانی نمک و نان مردم است که هنوز مقامات عالی‌رتبه امنیتی از ناکامی‌ها و توطیه‌های مطرح‌شده دفاع نکرده و میرا اعلام‌نشده‌اند که دوباره اردوی ملی / حافظان میهن به خاک و خون کشیده می‌شوند.

کفش‌های خون آلود سرباز



کج سارا قربانی

ترسم از تکه‌های خونین آرزوست که در منجلا ب یاس غوطه می‌خورد. ترسم از تکرار تلخ کامی‌ای من است که به روزگار سیاه و لباس مشکی آندوه دل بسته از تمام آدم‌های خاکی که چون شعله‌های آتش می‌سوزند. از خیابان سرخ می‌ترسم به اماکن مقدس هم نمی‌شود پناه برد و دل بست، دسیسه‌های شومی چون نارنجکی از نقاط دور پرتاب می‌شود تا دل‌های مان را بلرزاند و ضربان قلب‌های مان را بالا ببرد.

کفش‌های خون آلود سرباز مغز ترکیده درآندوه، آه از نوزاد یتیم و زن بیوه خبر خاصی نیست قرار نیست معجزه شود و رفتگان مان باز زنده شوند، مدت‌هاست که باعزای طویل آنس گرفته و عادت کرده‌ایم تا نبود جگرگوشه‌های مان را با گلولی پراز بُغض فریاد بزیم، دبری است که زندگی مان دچار توقف شده و ما خو گرفته‌ایم به یکنواخت بودن دنیای مان که گویی لذت می‌بریم. بمب کوک شده‌ی دست دشمنان مان باشیم تا هروقت عشقشان آمد با اشاره‌ای به هوا پرتمان کند. واسطه هم کاری نمی‌تواند خداهم انگار به اوضاع نابسامان زمین عادت کرده، دنیا آستن کابوس‌هایی شده که قبل و بعد از تولدش آرامش را از خواب و بیداری مان سلب کرده و در انبوهی از دوراهی رها می‌شویم که نه می‌شود مُرد و نه می‌توان زنده ماند؛ این یعنی ناچاری محض چند قدم فراتر از سوختن.

به تفاوت‌ها می‌اندیشم؛ یکسو مردان دلبری که تربت پاک سرزمینش را چون سرمه به چشم می‌کشند و بی‌تعارف به اشتیاق خویش به دفاع برمی‌خیزند، از سوی دیگر بزدلانی که فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و جمعیت فاحشه‌گانی که به سوگ ما شادند و می‌رقصند. خدای من!! دردهای مان، بغض‌های شکسته و دل‌های سوخته با این همه فریاد مگر صدا ندارد؟ ارواح مان را به کدامین سمت نا کجا آباد هدایت می‌دهی؟ هنگامی که بی سانسور در لابه لای کتاب‌ها رگ دستان مان بریده می‌شود و نفس مان بند می‌آید این هویت سرگردان

ماست که خون سرخ مان را به لخته خون سیاه مبدل می‌کند که در دیوانگی و جنون سطحی و ویرانی‌های درونی شعور مان را زیر سؤال می‌برد که با این همه افکار و عواطف غریبه با حرف‌های ریز و درشت شهید می‌شویم و حنجره‌هایی که از شدت درد پاره می‌شود و چه بی اختیار غرق جاده‌های خونین سرزمین مان می‌شویم به نماز اول وقت که بوی عجل می‌داد، به صدای آذانی که چون سوت عزرائیل بود و اشتیاق حاضرین درصف شهدا... بار سنگین را به کوله مان کردیم و لم داده‌ایم به دیوارهایی نمناک که تکیه گاه مان باشد.

بعد می‌فهمیم به دست فلان هیولا در قبرستان شیطانی‌اش دفن خاک شدیم، آشفته نزد خدایم رویم و زانو زده از جهنم زمین‌اش می‌نالیم و از نبود عزیزان مان که زمین به هلاکت محض رسید. شکوه می‌کنیم از کافرانی که بی‌رحمانه دنیای مان را زیر و زبر کردند گاهی، در نقطه‌ای از هستی آنقدر دلت می‌گیرد که فرصت آشنایی با آسمان را هم نداری. و درست اینجاست که ما می‌مانیم و واهمه‌های بی‌سروپا، ما و اندوه و کوله بار دردها ظاهراً اینگونه است، باز لال می‌شویم کرو کور می‌شویم و چند صبحی پس از امروز این غم بزرگ از خاطرمان کمرنگ خواهدشد.

فاجعه ادامه خواهد داشت و زمین تشنه‌ی خون مان شده و آسمان دل‌تنگ ما، اگر این خواب خلاصی ندارد اگر مرگ به فرمان خدا نه بلکه به توطیه‌های شیطان سراغمان را می‌گیرد و ما ناچار در دوراهی آزادی و بردگی، قدم می‌گذاریم به وحشت‌انگیزترین جهان، یقیناً همه خواهیم مُرد و دشمنانی که از مرگ مان خرسند می‌شوند اگر کمر بسته‌ایم تا مقتول قتل عمد باشیم قاضی «خدای مان» نیز قضاوت نخواهد کرد. دیروز به کنار امروز چه هستیم بازچه‌ی دست از خود و بیگانه؟ فردا چه خواهیم بود؟! روح آنان که رفته‌اند از سوگواری و اظهار تأسف و مراسم قرآن خوانی مان خشنود نخواهند شد، می‌سوزند، اگر ببینند که هنوز خفته‌ایم و تن داده‌ایم به ناچاری محض که ذلیل باشیم و عاجز بمیریم.





جوش	پنجم آبان
سال اول، شماره ۴۲، شنبه، ۹ ت ‌ ور ۱۳۹۶.	
۴	سال اول، شماره ۴۲، شنبه، ۹ ت ‌ ور ۱۳۹۶.

چرا سرباز شکست می خورد؟

(گفتگو با جنرال عتیق الله امرخیل)



مصاحبه‌کننده: رضا علی

در پیوند به حمله‌ی اخیر گروه طالبان بر قول اردوی شاهین و اینکه چه هدفهایی در بخش‌های امنیتی کشور وجود دارد، هفته‌نامه جاده ابریشم گفتوگویی را با جنرال عتیق‌الله امرخیل آگاه امور نظامی انجام داده است.

آقای جنرال! تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار «هفته‌نامه جاده ابریشم» قرار دادید. به‌عنوان پرسش نخست، شما به‌عنوان کسی که تجربه‌ی نظامی و سیاسی زیاد دارید، رویدادهای امنیتی اخیر در کشور و به‌خصوص حمله به قول اردوی ۲۰۹ شاهین را چگونه می‌بینید؟ ابتدا عرض سلام دارم خدمت شما و خوانندگان هفته‌نامه‌ی وزین جاده ابریشم. در افغانستان مناسفانه یک جنگ نیابتی و استخباراتی چریکی دارد که حالا به یک جنگ تقابلی هم تبدیل‌شده است. مشکل دیگر اینکه، جنگی که فعلاً جریان دارد، یک جنگ جبهه‌ای و گروهی نیست، بلکه یک جنگ به‌اصطلاح عام تئورستی است. به‌اصطلاح نظامی، چریکی که آن را پارتیزانی نیز می‌گویند. این جنگ‌ها عموماً وقتی در یک کشور واقع می‌شود که نظام و قوت‌های امنیتی آن کشور برای دفاع از مردم، خاک، عزت و غرور مردم خود صاف‌قانه دفاع کند. برخلاف دشمنان به دنبال تخریب استند. در این شرایط نیاز است تا افرادی وارد نظام و قوت‌های دفاعی شود که تعلیم‌یافته، مسلکی و حسن وطن‌پرستی بالا داشته باشند. دولت همیشه در رأس کار و اولویت‌های مهم خود جنگ و مبارزه با این دهشت‌افگنی را قرار دهد. با تاسف باید بگویم، این حیوانات یکد انگاف افتاد و این جنابانی که پیوسته صورت می‌گیرند، ناشی از این است که ما یک دولت خوب و مقتدر که قدرت اداره را بالای ما داشته باشد، نداریم. این دولت که از طرف بیرون تنظیم و تشکیل‌شده است، دوسری می‌باشد. این دولت یک دولت مشارکتی و تقسیم‌شده است. علاوه بر مشارکتی بودن این نظام، مافیای حکومت و کسانی که به نحوی در این نظام شریک استند، افرادی را در رأس نهادهای امنیتی تعیین کرده‌اند. تعینات بر اساس مسلک، دانش و ظرفیت انسانی نیست، بلکه بر اساس زور، تفنگ سالاری، قدرت‌های مافیایی و غیره در حکومت نصب‌شده است. جدی‌ترین خطر برای قوت‌های نظامی و امنیتی ما این است که افراد بر اساس شایستگی، دانش و تجربیاتی که دارند جذب نمی‌شوند. به این خاطر دشمن می‌تواند به‌راحتی نظامیان رخنه کند.

تحقیقات در شفاخانه‌ی سردار داود خان نشان می‌دهد که این افرادی از داخل با دشمن همکاری داشته‌اند. فکر می‌کنید که این مسایل ریشه در سیاسی بودن و مافیایی شدن بخش‌های نظامی است؟ همین که قوت‌های نظامی و امنیتی ما مربوط به وطن و این خاک نشند، بلکه به افراد و اشخاص وابسته نبود، ازقطه‌نظر دیسیپلین می‌تواند متفرق شود،



این‌وقت است که اصول و تعلیم نامه‌های نظامی از بین می‌رود، وقتی که به این تعلیم نامه‌ها توجه نشد، آن‌وقت سرباز و یک مدیر نظامی وظیفه‌ای که باید انجام دهد، انجام نمی‌دهد. شما و کسانی که جنگ‌های چریکی را مطالعه کرده باشند، می‌دانند که جنگ‌های چریکی یک‌دفعه با توپ و اسلحه نباید و حمله کند، نیست، بلکه ده و بیست روز قبل می‌آید منطقه را خوب بررسی کرده، مطالعه خود را انجام می‌دهد و شناخت کامل خود را از افراد و اشخاصی که در درون کندک، یا قول اردو است تکمیل می‌نماید. در مزار و شفاخانه نظامی سردار داود خان این مساله به‌روشنی اتفاق افتاد. من یقین کامل دارم تئورست‌هایی که در قول اردوی شاهین حمله کرده، خیلی با‌معلومات کامل واردشده‌اند. مثلاً نام قومندان کندک را می‌گیرند، که برای چه آمده‌اند و به‌بیش فلان قومندان می‌روند، حتما گزارش‌هایی وجود دارند که برخی از این افراد در این قول اردو وظیفه اجرا می‌کرده. مشکل اصلی از اینجا ناشی می‌شود که افراد که در آنجا سرباز، افسر و یا قومندان است، تعلیمات درست ندیده‌اند تا تفکیک نمایند که کی سرباز است، قومندان است، و کی وطن‌فروش و یا تئورست؟ درحالی‌که در تعلیم نامه، یکی از عناصر اصلی‌اش، شناخت است. شما ببینید که دشمن چقدر ماهر است و با چقدر غفلت کردیم. همین مورت‌هایی که در قول اردوی ۲۰۹ شاهین از قوت‌های امنیتی آن کشور وارد می‌شود. حتما سوال هم نکرده‌اند، که چه‌کاره است، همین نمیربلیت در مورت‌های ما وجود دارد و یا نه؟ آیا افرادی که وارد می‌شوند تکند دخول و خروج دارد و یا نه؟ قوت‌هایی امنیتی که این مسایل را نفهمند، بودشان در نهادهای امنیتی اشتباه است. نکته دیگر این است، که دشمن از عدم مسلکی بودن، ضعف مدیریتی و فساد گسترده در نهادهای امنیتی استفاده کرده و بر ما آسیب می‌زند. به‌طور مثال بین حمله‌بر شفاخانه چهارصد بستتر اردو و قول اردوی شاهین یک شباهت تام وجود دارد، اگر همکاری از درون نباشد چگونه امکان خلق چنین فاجعه در یک مرکز نظامی وجود دارد. در تاکتیک نظامی می‌گوید که دشمن احمق نیست، بلکه خیلی ماهر و هوشیار است. باید قوت‌های نظامی ما نسبت به دشمن هم بیدارتر و هم هوشیارتر باشد و هم آمادگی کامل را نیز پیوسته داشته باشد.

ما خیلی از جنرالان کارگشته داریم. ولی متأسفانه امروز با خانه‌نشین استند و ما اینکه بازنامه‌شده استند. چرا از این‌ها و تجربه این‌ها استفاده نمی‌شود؟ اگر ما جنگ چپانی، تاریخ حرب و یا جنگ بین مملکت‌ها را مطالعه کنیم، درمی‌یابیم، همان افرادی که تقاعد هم کرده باشند، به‌عنوان مشاور و یا گروه مشاورین جمع می‌شوند، در ریاست جمهوری و یا وزارت دفاع و یا جاهای دیگر، نظر خود را شریک می‌کنند. باید در قفسه‌های چهارصد بستتر و یا مسایل از این‌دست، از تجربه همین جنرالان استفاده می‌شد. درصورتی‌که این جنرالان معاش خود را می‌گیرند، از امکانات دولت استفاده می‌کنند، تخصص نظامی هم دارند، نواقص و مشکلات را به‌خوبی می‌توانند پیدا کنند ولی ازنظرش استفاده نمی‌گردند. به‌جایش مافیای، رورمدان و کسانی که مدیر مشاور و یا مدیر نظامی می‌شوند. نکته‌ای دیگر اینکه، همین که همه در فساد گرفتارند، دزدی می‌کنند، آدم‌ربایی صورت می‌گیرد، تمام این افراد ازجمله کسانی استند که در اطراف رهبران و شریکان قدرت جمع شده‌اند. تمام این‌ها بی‌بادی گارد استند و یا نقش مهمی در رده‌های نظامی دارند ولی هیچ‌کس درونش به این‌ها نمی‌رسد. حتما دولت هم می‌فهمد که مجرم اصلی کی‌ه‌ایند ولی تیر خود را می‌آورد. چرا بست‌های مهم را بنام پشتون، هزاره، تاجیک و ازبک تقسیم می‌کنیم، و سهمیه‌بندی می‌نماییم؟ هرکسی که در افغانستان استعدادش را دارد، حق این را دارد که کار را انجام دهد. مهم نیست که کلتش هزاره باشد و یا پشتون و یا از یک قوم دیگر. وقتی استعداد نباشند و آن را بنام قوم جایجا کند، چه مشکلی را حل می‌تواند؟ شما در جهان می‌بینید که یک حادته بسیار خورد اتفاق می‌افتاد، شارلوا، صدراعظم و یا هر مقامی که باشد استعفا می‌دهد. در اینجا برعکس می‌شود، نه‌تنها که استعفا نمی‌کند بلکه مشاور می‌شود، و به دالر معاش می‌گیرد. به حدی بی‌مسئولیتی است که وزیر داخله در مورد شفاخانه چهارصد بستتر می‌گوید که آن مربوط به وزارت داخله نیست و باید وزارت دفاع پاسخ بگوید. حال کسی نیست که وظیفه وزارت داخله و یا امنیت ملی را برایش توضیح دهد که چیست؟ این‌همه قوت‌های ضربتی و نیروهای کشتی برای چیست؟ وقتی‌که یک مساله مشکوک باقت می‌شود، چرا به‌صورت جدی تعقیب نمی‌شود، در این موارد تمام این‌ها منصرف اصلی استند. تأمین امنیت مربوط به هر سه وزارت امنیتی است، این نهادهای باهم هماهنگ نیستند.

به‌دالر معاش می‌گیرد. به حدی بی‌مسئولیتی است که وزیر داخله در مورد شفاخانه چهارصد بستتر می‌گوید که آن مربوط به وزارت داخله نیست و باید وزارت دفاع پاسخ بگوید. حال کسی نیست که وظیفه وزارت داخله و یا امنیت ملی را برایش توضیح دهد که چیست؟ این‌همه قوت‌های ضربتی و نیروهای کشتی برای چیست؟ وقتی‌که یک مساله مشکوک باقت می‌شود، چرا به‌صورت جدی تعقیب نمی‌شود، در این موارد تمام این‌ها منصرف اصلی استند. تأمین امنیت مربوط به هر سه وزارت امنیتی است، این نهادهای باهم هماهنگ نیستند.

مشکل اصلی در کجا ریشه دارد، در سرباز یا رهبری جنگ؟ سرباز افغانستان خوب می‌جنگد، اما مشکل این است که رهبری جنگ بسیار ضعیف است. جنگ باید ترتیب و تنظیم شود، جنگ باید اداره شود، جنگ باید خوب بالانس شود، و فرد فرد اداره باید تحت کنترل باشد. اما رهبری که خوب سوق دهد، کجا است، این مساله در جنگ‌های خیلی مهم است. به خاطر رهبری ضعیف است که ما ۲۵۰ هزار و یا بیشتر از آن نیرو را خوب توپیف نمی‌توانیم. تا دشمن را به‌صورت کامل شکست دهیم، متأسفانه حتماً از دست‌رفته‌ی خود را پس گرفته نمی‌توانیم. تمام این موارد از رهبری ضعیف جنگ است. باید اصلاحات جدی در نهادهای و ساختارهای امنیتی به وجود آید.

جمعهٔ خونین بلخ

تکرار تاریخ فاجعه



گزارش ایلاس طاهری

هفت روز از جمعهٔ خونین بلخ می‌گذرد. یکم ثور اسسال به‌عنوان یکی از خونین‌ترین روزها در تاریخ معاصر افغانستان رقم خورد. «تئورستان در حمله‌بر شاهین،

بیشتر از ۲۰۰ سرباز ارتش را کشته و زخمی ساختند.»

در اصطلاح نظامی، سربازش صدا می‌زنند. سرباز بودن، یعنی اینکه در راه حفظ جان و مال مردم و خرابست و نگهدانی از عزت و پاسداری از غرور و اقتدار خاک خود سر می‌دهد. از خود مایه می‌گذارد و در راه دفاع از آسوخاکش سر و جان می‌کند. در حمله‌ی طالبان مسلح بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین در ولایت بلخ، سربازان زیادی همانند ۱۵۰ه‌ها سرخی پرور شدند. طالبان، به رگبار سندنشان و گلوله‌های دشمن ناجونمرده را بر آنان شلیک کردند. شمار زیادی از سربازان شاهین بلخ، سر دادند و برای آید خاموش گشتند.

اکتون گزارش‌ها و روایت‌های متفاوتی در مورد چه گوئگی این رویداد تکان‌دهنده و خونین، و تعداد کشته‌شدها و زخمیان در رسانه‌های افغانستان دست‌به‌دست می‌شوند. بانکه از جمله به قول اردوی ۲۰۹ شاهین ۸ روز می‌گذرد، تاکنون آمار دقیق و واقعی کشته‌شدها و زخمیان این فاجعه‌ی بزرگ به گونه‌ی مشخص در دست نیست. سوزان ورتز دفاع ملی در مورد تلفات برخاسته از این حادثه می‌گویند: «تلفات این حمله‌ی طالبان بر پایگاه ارتش ملی در شاهین بلخ، هرلحظه در حال تغییر است و آمار مشخصی در دست نیست.

محمد رادمنش معاون سخنگوی وزارت دفاع و گفتوگویی با جاده ابریشم گفت: «در مورد قول اردوی شاهین وضعیت متغیر است، ما به شما می‌گوییم، و قبلاً هم گفته‌ام که در قول اردوی افغانستان، ما صد نفر کشته و زخمی شده‌اند. مهم این است که ما به تمام شهدای اکرامیه ادا‌ییم، و تمام شهدا را به محلات باز رساندایم و با تمام احترام، تشییع و تدفین شده‌اند.» اما در تازه‌ترین مورد، ورتز دفاع در گفتو‌نامه‌ی کشته‌شدگان است که ۱۲۵ تن در این رویداد کشته شده‌اند که از این میان، ۶۶ سرباز و ۵۹ غیر سرباز نیز شامل کشته‌شدهها بودند. سن اثنان ابلانجهمی و وزارت دفاع دیگر زخمی شده‌اند. بیشتر این کشته‌شدها از ولایت‌های بدخشان، غلغان و نغار هستند.

در همین حال، گزارش‌هایی هم به نشر رسیده‌اند که تنها شمار کشته‌شده‌های این رویداد را بیشتر از ۲۰۰ نظامی گفته‌اند. عده‌ای هم به نقول از منابع رسمی در رسانه‌های جمعی، به‌ویژه در شبکه‌های اجتماعی، تعداد شهدای این حادثه‌ی خونین را نزدیک به ۳۰۰ تا ۳۰۰۰ سرباز ارتش می‌گویند.

مهاجمان چه خونریز داخل قول اردو شدند؟

به نقول از سربازان نجات‌یافته و سخنگوی قول اردوی ۲۰۹ شاهین بلخ با بی‌بسی، مهاجمان که بنویفرم نظامی به تن داشتند و سوار بر دو رنجر ارتش ملی بوده‌اند، نخست به پهانه‌ی اینکه یک سرباز زخمی شده را به قول اردو انتقال می‌دهند، پس از بررسی کوتاهی توسط نگهبانان اجازه پیدا می‌کنند تا از در ورودی به قول اردو داخل شوند. گفته می‌شود این حمله‌کنندگان کارت‌های شناسایی ارتش ملی را نیز در اختیار داشتند. بر بنیاد گفته‌های این سربازان، در محل بازرسی دروازه سومی، جاسی که باید سلاح‌ها از نزد تئورستانی به‌علاهر سربازان ارتش گرفته می‌شد، از سوی این مهاجمان بر نگهبانان این‌بار صورت می‌گیرد و شساری از سربازان در همان جا کشته و زخمی می‌شوند.

پس ازآنکه حمله‌کنندگان داخل قول اردو راه پیدا می‌کنند، یکی از آن‌ها خود را در بین افرادی که تازه از مسجد بیرون آمده بودند، منجر می‌کند. سایر مهاجمان به مسجد و معام حاتمی قول اردو داخل می‌شوند و هرچه می‌توانند شلیک می‌کنند.

هرکسی بر سر راه شان به چشم می‌خورد، به گلوله و رگبار می‌نهند. شمار مهاجمان بیشتر از ده نفر بوده است.

افزایش تلفات نیروهای امنیتی

هرچند طالبان و دیگر گروه‌های تئورستی نیز در جنگ با نیروهای امنیتی تلفات سنگینی را متحمل شده‌اند، اما تکان‌دهنده این است که در سه سال گذشته، (از آغاز حکومت وحدت ملی تا اکتبر) تلفات نیروهای امنیتی و دفاعی کشور

به‌صورت بی‌پیشینه‌ای افزایش را نشان می‌دهد.

بر بنیاد گزارش بارزس ویژه‌ی ایالات متحده‌ی امریکا برای بازسازی افغانستان (سیگا) که سال گذشته خورشیدی و در اوایل سال جاری میلادی به نشر رسید، از ۱۱ جدی ۱۳۹۴ تا ۲۲ تفربر ۱۳۹۵، تعداد ۶۷۵۸ نفر از نیروهای امنیتی

افغانستان کشته و ۱۱۷۷۷ تن دیگر زخمی شده‌اند.

با در نظرداشت امریکا که گزارش بارزس ویژه‌ی ایالاتمتحده‌ی امریکا برای بازسازی افغانستان بیرون داده است، نبردهایی که بعد از نشر این گزارش میان نیروهای امنیتی و هراس افگنان صورت گرفته، به‌ویژه حمله به شفاخانه‌ی سردار داود خان در پایتخت و قول اردوی شاهین در بلخ، شمار زیادی از سربازان ارتش ملی بازهم کشته و زخمی شده‌اند.

بر بنیاد اسرار تلفات برخاسته از این حمله‌ها و گزارش سیگار، نزدیک به ۷۰۰۰ نفر از نیروهای امنیتی تنها از آید جدی ۱۳۹۴ تا اکتون کشته و حدود ۱۲۰۰۰ تن دیگر زخمی شده‌اند.

سیاسی بودن نهادهای امنیتی و رهبری ضعیف جنگ

جنرال عتیق‌الله امرخیل، آگاه امور نظامی در گفتوگویی اختصاصی با «هفته‌نامه جاده ابریشم» دلیل نفوذ دهشت افگنان و تئورستان در میان نیروهای امنیتی کشور را بی‌اتفاقی میان رهبران حکومت و مافیایی بودن نظام عنوان کرد. به گفته‌ی آقای امرخیل، نامآهنگی و مخالفتها در بین سران حکومت زمینه را برای نفوذ دشمن و گروه‌های دهشت افکن در درون نظام فراهم کرده است.

آقای امرخیل یکی از علت‌های گسترش دامنه‌ی امنی و حمله‌های چریکی در بنیاد گفته‌های این آگاه امور نظامی، به‌ویژه حمله‌های اخیر طالبان و گروه‌های دهشت افکن بر شفاخانه‌ی سردار داوودخان و قول اردوی ۲۰۹ شاهین در شمال کشور را سیاسی شدن بخش‌های امنیتی دانست. وی گفت که مسئولان رده‌های وزارت‌های دفاع، داخله و ریاست عمومی امنیت ملی در افغانستان، از نگاه سیاسی و فومی وابسته به رهبران حکومت و شریکان قدرت هستند و این موضوع سبب می‌شود تا ارگان‌های امنیتی را به قوم یا سبایل‌های خاص سیاسی، برخلاف کشور، دیگری که بخش‌های امنیتی در عمل کرده‌ای‌شان مستقل هستند، وابسته بسازد؛ این وابستگی سیاسی، نیروهای امنیتی و دفاعی را از خطوط و مسیر اصلی کارشان دور می‌سازد.

پس از دیداد گفته‌های این آگاه امور نظامی، نیروهای امنیتی که به‌عنوان نگهبانان در دروازه‌ها وظیفه اجرا می‌کنند، نیز آموزش‌دیده نیستند و تعلیمات نظامی را به‌درستی ندیده‌اند، با این‌حال، مخالفان مسلح دولت قادر به این می‌شود که جنگ‌های چریکی را به‌ویسب سازمان‌دهی و مدیریت کنند.

اقدامات پس از رویداد خونین بلخ

فاجعه‌ی روز جمعه (۱ ثور) واکنش‌های زیادی را در پی داشت. در نخستین روز پس از حمله، رییس‌جمهور غنی برای بررسی رویداد به قول اردوی شاهین رفت و طبق معمول وضعیت زخمی‌ها را جویا شد و به‌جان‌باختگان این حادثه ادا‌ی احترام کرد.



پنجم آبان	جوش
سال اول، شماره ۴۲، شنبه، ۹ ت ‌ ور ۱۳۹۶.	
۵	سال اول، شماره ۴۲، شنبه، ۹ ت ‌ ور ۱۳۹۶.

گفت وگو باایلا،نگن قربانیاث

چشم به صحنه حادثه دوخته و با اشک منتظر معجزه بودم



که محسن راسخ- خیرنگار در مزار شریف

روز جمعه ۱۲ آول ماه ثور در وقت نماز جمعه شروع شد، لحظه‌ها و دقائق چهنمی برای ده‌ها خانواده، خانواده‌هایی که بعضی‌هایشان با یک تلفن و بعضی‌هایشان هم با دیدن خبرهای فیس‌بوکی و رسانه‌ها دریک لحظه از شنیدن خبره ده نفر از مهاجمان گروه تئورستی طالبان توسط رنجر های اردوی ملی و ایاس نظامی بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین شوکه شدند. حمله بر ساختمان قول اردوی ۲۰۹ شاهین و وارد شدن ده نفر مهاجم، خبر این بود. خانواده‌ها به هر شیوه‌ی که شده تلاش کردند با عزیزان شان در ارتباط شوند، اما نمی‌توانستند خودشان را به محل حادثه برسانند. خدا می‌داند که در آن نایبه‌ها چه غذایی کشیدند، چقدر نگران شدند، چقدر ترسیدند. همه‌شان یک عزیز در محل حادثه داشتند. بر اساس اعلام‌های که از سوی وزارت دفاع ملی افغانستان به نشر رسیده قربانیان این رویداد شامل سربازان، بریدمان و افسران هستند. و قربانیان این حادثه از ۱۹ ولایت افغانستان می‌باشد. نصیر احمد یکی از شهدای ۲۲ ساله قول اردوی ۲۰۹ شاهین می‌باشد. خان زمان برادر نصیر احمد به خیرنگار هفته‌نامه جاده ابریشم می‌گوید: چشم به صحنه حادثه دوخته و با اشک منتظر معجزه بودم. نصیر احمد از چهار ماه به این‌طرف شامل این نیروها شده و در مرکز تعلیمی قول اردوی ۲۰۹ شاهین مشغول فراگیری تعلیمات نظامی بود.

خان زمان می‌افزاید، وقت این خبر را شنیدم به نصیر احمد تماس گرفتم، تماس را جواب نداد، خانه ما در قریه عرب‌های ولسوالی هدهای ولایت بلخ است، فاصله زیاد نداشتیم سعی کردم خودم را به قول اردو برسانم اما برای ما اجازه داده نمی‌شد.

ما همه دست به دعا شده بودیم و منتظر یک معجزه بودیم، به مادرم لحظه‌به‌لحظه دروغ می‌گفتم؛ که نصیر خوب است و برایش تماس گرفتم جایش این است، مادرم دست به دعا خدایش را شکر می‌کرد.

پدر نصیر احمد به هفته‌نامه جاده ابریشم گفت: برای زمان ماندن، نفس کشیدن فرزندم دعا کردم، کاش پایش قطع می‌شد ولی زنده می‌بود و پیش چشم ما محافل بود و ابزار نزاریشتی خود را از حکومت اعلام کرده گفت: من از این حکومت و دولت هیچ امیدی نداریم و دولت هم نمی‌تواند عاملین این فاجعه را دستگیر کند. دوستان و اقارب نصیر احمد از دولت می‌خواهند تا عاملین این حادثه شناسایی شده و به پنجه قانون سدرده شوند و آنان تاکید کردند که اگر از داخل قول اردو کسی با تئورستان دست نداشته باشند، آنان توانایی چنین کاری را ندارند.

قربانیان فراموش شده‌ی ارتش ملی

جاده ابریشم نزدیک‌های غروب آفتاب بود و خورشید «سرخ‌رنگ» شده بود، کم مانده بود که سایه‌ی شام، کوه‌ای شهرک امید سبز را بپوشاند، اما ما باید به آخرین نقطه‌ی شهرک می‌رفتیم؛ برای یک مصاحبه‌ی کوتاه با دو خانواده‌ی کسرآستان را در ولایت هلمند از دست‌داده بودند.

به تکسی سوار شدید و از میان تاک‌های آسمان خراش شهرک حاجی نپی، برادر کریم خلیلی معاون پیشین رییس‌جمهور گذشتیم و رسیدیم به‌جایی که خانه‌های بازماندگان سربازان ارتش ملی بود. دیوارهای خانه کهلگی و کوچه‌ها خام بودند، یک شهر و دو نرخ را در همین جا دیده بودیم. جالب اما این بود که باشندگان محل، این دو کوچه را بنام این دو «شهید ارتش ملی» مسما کرده‌اند که شاید اندکی برای خانواده‌های قربانیان تسلی‌بخش باشد و هم نام این دو شهید فراموش نشوند، اما وقتی یک مقام بلندپایه‌ی سیاسی و نظامی از بین می‌روند و یا در حادثه‌ای کشته می‌شوند، حکومت تا جاده تا دانشگاه و شهرک را بنام او مسما می‌کند. درصورتی‌که حکومت هیچ توجهی به سربازان گمنامی نمی‌کند که در ولایت‌های نامن کشور و در خط سرخ جبهه وظیفه اجرا کرده و قربانی می‌شوند.

سه‌شنبه‌ی فکه، شهیدیه‌ی کرده گذشته سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری کشور، برید جنرال طارق شاه پراسی را به‌عنوان سرپرست وزارت دفاع و جنرال محمد شریف یغلی را رسماً به‌ی حیت رییس ستاد مشترک ارتش به‌سمت‌هایشان معرفی کرد. این دو مقام پیشین ارتش هرچند پس از کنارگیری از ست‌هایشان در یک نشست خبری حضور یافتند و دلیل استعفا‌ی خود را احترام گذاشتن به مقام ملی افغانستان و روح ساختن فرهنگ استعفا در میان مقام‌های بلندپایه‌ی حکومتی، به‌ویژه ارتش دانستند، اما گزارش‌ها و بگوگوهای وجود دارند که وزیر دفاع پیشین و رییس قبلی ستاد مشترک ارتش، در پی حمای طالبان بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین و انتقادهای شدید مردم بر آن‌ها، این دو مقام پیشین وزارت دفاع مجبور به کنارگیری شدند. شش روز پس از این رویداد، همنند کمزوری فرمانده پیشین قول اردوی ۲۰۹ شاهین در ولایت بلخ به‌صفت خاطر وظیفه‌ای در نهادهای عدلی و قضایی کشور معرفی‌شده است.

با این‌حال، به‌تازگی منابعی در ارگ ریاست جمهوری گفته‌اند که عبدالله حبیبی به‌عنوان سفیر افغانستان در آرن و قدیم شاه شیم به حیت سفیر این کشور در قزاقستان گماشته شده‌اند. این تقریرها اما انتقادهایی را در شبکه‌های اجتماعی نیز در پی داشته است. شماری از کاربران رسانه‌های اجتماعی گفته‌اند، به‌جای اینکه مسئولان درجه اول امنیتی، در پیوند به کوتاهی و کم‌کاری‌هایشان مجازات شوند، برعکس از سوی رهبران حکومت مکافات و امتیازات دیگری دریافت می‌کنند.

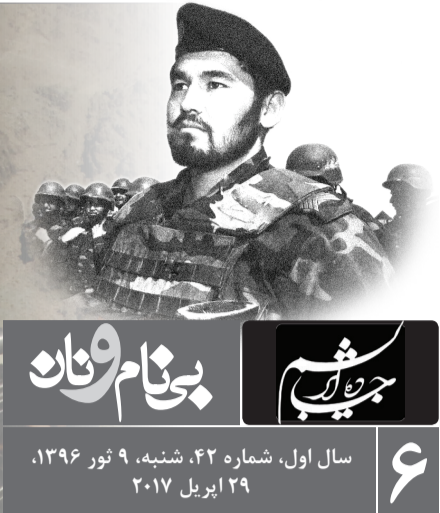
جنرال عتیق الله امرخیل آگاه نظامی در گپ و گفتی با جاده ابریشم گفت: رهبری جنگ در افغانستان ضعیف است و تا زمانی که در ازگان‌های امنیتی و دفاعی اصلاحات به میان نیاید و ساختارها اصلاح نگردد، مشکلات همچنان در بخش‌های امنیتی باقی می‌ماند و بیشتر از این نیز خواهد شد.

آقای امرخیل گفت که باید کار به این اهل آن سدرده شود، از داشته‌های جنرالان مسلکی، کارگشته و ناچاره در بخش‌های امنیتی استفاده گردد. به باور آقای امرخیل آوون اصلاحات در نهادهای بخش‌های امنیتی، گماشتن افراد مسلکی در پست صحبت کردم و از طریق صلیب سرخ رتم و جسد پسرم را گرفتم.

– تشکر از اینکه با هفته‌نامه جاده ابریشم حاضر به گفت‌وگو شدید.

– تشکر از شما هم.

- از زمان هم. ۹۵۰۰ افغانی بود و حالا هم همان‌قدر است؛ ولی حالا یک مقدارش را بانک نیز می‌گیرد، و بچه دو تا دارم. یکش تقریباً ۱۲ ساله است. بچه‌ی کلام شهید شد. او تنها نان‌آور خانه ما بود. حالا دیگر کارگر خودم استم و کار می‌کنم. ۶۲ سال سن دارم و هنوز در همین سن کارگری می‌کنم.
- پرسش: شما در آغاز گفتید جسد پسران شش ای هفت روز در هلمند مانده بود؟
- آری- جسد پسرم شش ای هفت روز در قریه‌ی باز محمد مانده بود. بعد از شش روز خودم رتم تا جسد پسرم را بیآورم. رتم در قومندانی، رنگ زدم در کندک چهار. آنها می‌گفتند او آورده نمی‌شود. آنجا کل نشان طالب استند. نماز خودم رتم یک ششمی بنام ملاققیر از همان متانقن تئوربست بود، هم‌ایش صحبت کردم و از طریق صلیب سرخ رتم و جسد پسرم را گرفتم.
- تشکر از اینکه با هفته‌نامه جاده ابریشم حاضر به گفت‌وگو شدید.
- تشکر از شما هم.



مساله امنیت هزارستان



کج اسحاق جویا

در سال‌های اخیر وضعیت امنیتی در افغانستان نگران کننده‌تر از قبل شده است. پس از سال ۲۰۱۴ گروه‌های تروریستی، به‌شدت حملاتشان بیشتر شده و انسان‌های زیادی در اثر این حادثات کشته شده اند. کابل، در دو سال اخیر بیشتر از دیگر ولایات، مورد حملات تروریستی قرار گرفت. اکنون دیگر کابل برای شهروندانش یک شهر مصون نیست، هر آن احتمال می‌رود تا در گوشه‌ی از شهر کابل انتحار و یا انفجاری رُخ دهد و مردم را قربانی کنند. در امتداد ناامنی‌ها و حادثات ناگوار امنیتی، قول اردوی ۲۰۹ شاهین شاهد رویداد خونینی بود که قلب مردم افغانستان از آن ناحیه نیز داغدار گردید. این‌گونه حادثات نشان می‌دهند که تروریستان در داخل نظام و نیروهای مسلح افغانستان نفوذ کرده و در سال‌های اخیر توان عملیات تخریبی‌شان نیز بیشتر بوده است. باگذشت هرروز وضعیت بدتر شده و حادثات امنیتی مرگبارتر می‌شوند. ترازوی امنیتی جاری در افغانستان واقعا نگران کننده است.

ناامنی‌ها در سراسر افغانستان گسترش‌یافته است. در ولایت‌های که تا چند سال قبل از امنیت کامل برخوردار بودند، اکنون ناامن هستند. از همه بدتر اینکه نیروهای امنیتی از درون بیشتر با تهدید مواجه هست. در چندین حمله نیروهای امنیتی از داخل خودشان مورد هدف قرارگرفته است. به این مساله باید توجه شود. مسئولین امنیتی باید نیروهای امنیتی را در گام نخست از وجود تروریستان پاک‌سازی کنند. در موجودیت جاسوسان تروریستان و حتا خود تروریستان در درون نیروهای امنیتی، امکان تامین امنیت در افغانستان محال است. در شرایط کنونی نیروهای امنیتی بیشتر از مردم در معرض تهدید است. نیروهای امنیتی از درون خودشان مورد هدف قرار می‌گیرند. با این وضعیت مردم افغانستان از نیروهای امنیتی چگونه انتظار داشته باشند؟

نگرانی‌ها در باب امنیت هزارستان

هزارستان در سراسر افغانستان ازلحاظ امنیتی یک استثنا است. مردم در این مناطق و ولایات با نیروهای امنیتی همکار است. چالش‌های امنیتی در ولایت‌های مانند بامیان و دایکندی به حدی نیست که مردم در هراس باشند. نیروهای امنیتی در هزارستان از کمترین امکانات برخوردار است. تشکیل نیروهای امنیتی در شرایط عادی شاید در هزارستان کافی باشد؛ اما با پیش آمدن مشکلات امنیتی این‌کمیت و کیفیت نمی‌تواند در برابر حادثات و اتفاقات بزرگ امنیتی که در سایر ولایات رخ می‌دهد مقابله کنند. اگر حمایت‌های مردم از نیروهای امنیتی نباشد و باشندگان این جغرافیا، خود متوجه امنیت شان نباشند، ممکن است تروریستان در هزارستان نیز نفوذ کنند. اما چیزی که بسیار مهم است اراده مسئولین و نیروهای امنیتی هزارستان در امر تامین امنیت شهروندان است. نیروهای امنیتی در هزارستان از روحیه بلندی به خاطر تامین امنیت مردم برخوردار است. با کمترین امکانات شب و روز در خدمت مردم است. نداشتن امکانات هیچ‌گاهی باعث نمی‌شود که تروریستان به هزارستان نفوذ کرده و امنیت مردم را به هم بزنند.

اما راه‌های مواصلاتی به هزارستان، خصوصاً دو مسیر بامیان – کابل از مسیری میدان وردک و بامیان – کابل از مسیری غوربند ولایت پروان، از چندین سال بدین سو ناامن شده است. در این دو مسیر انسان‌های زیادی در سال‌های اخیر کشته‌شده اند. مال و اموال مردم دزدی شده و گاهآ کسانی نیز به گروگان گرفته‌شده و در مقابل پول بالاخره آزادشده است. اکنون این دو مسیر که چندین ولایتی از هزارستان را با کابل و سایر ولایات وصل می‌کنند، مصون نیست. مسافران در این دو مسیر با تهدیدهای جدی امنیتی مواجه هستند. این دو مسیر به قتل‌گاه باشندگان هزارستان نیز تبدیل شده است. عبور از جلیز و غوربند به یک ترس کلان برای



عابرین تبدیل‌شده است. اصلاً تا هنوز مشخص نشده که؛ در غوربند و دره میدان کی‌ها مسافرین را می‌کشند و یا گروگان می‌گیرند. انگیزه این کار چه بوده می‌تواند و چرا طالبان صرف هزاره‌ها را در این دو مسیر گروگان گرفته و یا می‌کشند. طالبان از کجا به این مناطق می‌آیند. باشندگان محل با طالبان همکار است و یا خود باشندگان محل در غوربند و دره میدان طالب اند؟ بارها به خاطر تامین امنیت این دو مسیر اعتراض شده است؛ اما هنوز هم این دو مسیر ناامن است. حکومت افغانستان و بخش‌های امنیتی هیچ‌گاهی به خاطر تامین امنیت این مسیرها تلاش‌های مؤثر نکرده است. اگر گاهی نیروهای امنیتی به این مناطق اعزام‌شده است دچار فاجعه شده است. حمله طالبان و باشندگان محل در جلیز بر پُسته‌های نیروهای امنیتی که فاجعه انسانی خلق کرد و در آن بیشتر از ۴۰ نفر از نیروهای اربکی کشته شد را همه به یاد داریم. وقتی نیروهای امنیتی در این مناطق مصونیت ندارند و کشته می‌شوند، انتظار مردم از آن‌ها به خاطر تامین شان یک انتظار بی‌جا است.

زندان امنیتی ایجادشده در مسیرهای مواصلاتی هزارستان، در کنار زندان جغرافیایی این مناطق، مشکلات باشندگان این جغرافیا را نیز دو برابر کرده است. به دلیل نبودن خطوط هوایی منظم و فقر شدیدی حاکم بر این مناطق، و ناامن بودن مسیرهای مواصلاتی، باشندگان این‌جا فرصت‌های زیادی را تا هنوز از دست‌داده اند. حصار تنگ امنیتی ایجادشده بر هزارستان مساله‌ی مهمی است که باید توجه شود. اگر حکومت بیشتر از این در این راستا کم‌توجهی کند ممکن است تبعات اجتماعی آن در آینده دامن‌گیر حکومت شوند. درک این مساله برای کسانی که از این دو مسیر عبور نکرده است سخت است. اما آنانی که با صدها نوع تهدید و با بازی کردن بازندگی‌شان از این مسیر عبور کرده‌اند می‌دانند که در این مسیر به مسافرین هزاره چه می‌گذرند.

با بلند رفتن تشکیل نیروهای امنیتی در هزارستان و تجهیز آنان، ضمن تامین بیشتر این مناطق فرصت مبارزه باکسان و یا گروه‌های که به‌صورت ساختارمند دست به ایجاد وحشت و ناامنی در مسیرهای مواصلاتی هزارستان می‌زنند، نیز فراهم می‌شود. حکومت وحدت ملی باید متوجه امنیت راه‌های مواصلاتی هزارستان باشند و با اعزام نیرو و طرح عملی کردن راهکارهای امنیتی به خواست و نیاز مردم توجه کند. باید گفت که از اواسط سال ۱۳۹۵ بدین سو وضعیت امنیتی در این دو مسیر خوب‌تر شده است. اما وضعیت همچنان نگران‌کننده هست و مسافرین هزاره خصوصاً در این دو مسیر تا هنوز مصون نیست.

اگر واقعاً قرار است هزارستان از زندان جغرافیایی نجات پیدا کند و دروازه‌های انکشاف و توسعه به روی باشندگان هزارستان باز شود، این امر بدون شکستن حصار امنیتی ایجادشده در مسیرهای مواصلاتی این مناطق ممکن نیست. اکنون باید پذیرفت که راه و مسیر برای گشودن دروازه‌ای انکشاف و توسعه هزارستان مصون نیست. مردم هزارستان از این آدرس دچار مشکلات زیادی هستند و در این مسیرها نیز قربانی‌های فراوان داده است. امنیت مساله حیاتی است. حکومت افغانستان پیشتر از همه باید امنیت را در افغانستان تامین کند. نیروهای امنیتی را از وجود تروریستان پاک‌سازی کند تا دیگر نیروهای امنیتی از درون با تهدید متوجه نباشند و مورد هدف قرار نگیرند.

عسکر کشته می‌شود،

افسر رتبه می‌گیرد



کج رحمان رضایی

حمله بر قول‌اردوی ۲۰۹ شاهین یکی از مرگ‌بارترین حملات تروریستی طالبان در ۱۶ سال گذشته بوده است. این حمله که در جمعه گذشته بر بزرگ‌ترین پایگاه نظامی ارتش ملی رخ داد، زاویه‌های تاریک زیادی در آن وجود دارند. یکی از چالش‌های که هنوز در محضر افکار عامه ناروشن باقی‌مانده، بحث آمار و ارقام بیرون داده‌شده است. مثلاً، در آمارهای رسمی‌ای که از سوی وزارت دفاع افغانستان به رسانه‌ها رسیده، دست‌کم ۱۳۵ نفر کشته و حدود ۶۴ نفر تعداد زخمی‌ها را گفته است. طرف دیگر اما آمارهای غیررسمی که برخی از رسانه‌های خارجی و داخلی به آن دست‌یافته، نزدیک به ۲۰۰ و به قولی قریب به ۴۰۰ نفر تعداد کشته‌شدگان را فهرست می‌کنند. اگر بنا را در خبرنامه‌های که از آدرس وزارت دفاع کشور به رسانه‌ها رسیده بگذاریم، نیز تکان‌دهنده است. در این حمله که قریب به دو ماه بعد از حمله‌ی تروریستی طالبان در شفاخانه چهارصد بستر نظامی در کابل اتفاق افتاد، تداعی‌گر چند مساله جدی در استراتژی، تاکتیک و سیاست کلی «جنگ» در کشور است.

سوالی که هنوز همچنان بی پاسخ باقی می‌باشد، این است که چگونه طالبان مرده بعد از سال‌ها سرکوب، بازهم این‌قدر دلیر و پرقدرت حضور دارند؟ مگر روزگاری این گروه در غارهای «تورابورا» دفن نشد که بعد این‌همه سال و کوشش‌های که درزمینه‌ی صلح صورت گرفت، بازهم گاه در جنوب و گاه در شمال زندگی را به کام شهروندان کشور زهر می‌سازند؟ به برداشت نگارنده این نوشته، این چند مساله در باززنده شدن این گروه نقش اساسی داشته است:

یکم- استراتژی دفاعی: در استراتژی دفاعی دولت کرزی و بعد در زمان حکومت وحدت ملی مجال آن به میان آمد که گروه طالبان به‌عنوان یک نیروی سیاسی هرچند به‌صورت ضمنی- به رسمیت شناخته شود. این زمینه‌دهی کمک شد تا طالبان در زمینه‌ی لای‌های سیاسی و تمویل کنند‌ه‌هایشان از هیچ ابزاری فروگذار نکنند. گشایش دفتر طالبان در قطر، گفتگوهای در باب صلح و خیلی از نشست‌های این‌چنینی بستر مناسب شد تا این گروه بتواند به نیروی تکفیری خود به افزاید و روی ایجاد عمارت اسلامی به مثابه‌ای یک حق فکر کنند. اگر سیاست واضح حکومت آقای کرزی با طالبان فقط سرکوب می‌بود، اکنون کشور با کمک‌های میلیارد دلاری‌ای که به کشور سرازیر شده بودند، می‌توانست به توسعه دست پیدا کند. استراتژی دفاعی و تعریف نامشخص دولت کرزی بسترساز آن شد که طالبان با تاکتیک‌های مدرن مجهز شوند و هرروز امنیت کشور را خراب‌تر از گذشته سازد.

دوم- مداخله کشورها: در این پاراگراف، ممد اصلی‌ای که دربراز زنده کردن طالبان مرده بیشتر از بیش کارگر واقع شد، مداخله کشورهای خارجی خصوصاً همسایه‌گان بودند. زمانی که از دست پرلاهت و سیاست غیر خویشتن‌داری پاکستان و ایران شاکی هستیم به این مفهوم نیست که مداخله عربستان سعودی، ترکیه... را نادیده بگیریم. چیزی که بیشتر از همه در این بخش باید مورد توجه قرار گیرد، مداخلات پیدا و پنهان کشور پاکستان با تروریستان است که حداقل برای عام و خاص نیک هویدا است. داستان شیر و متخطلی این همسایه‌ی ناخلف است که در امر بازپروری طالبان در بخش‌های مختلف کشور هیچ فرصتی را از دست نداده است.

سوم- ضعف مدیریتی دولت: در بخش مدیریتی نیز نخبگان سیاسی که عملاً متصدی بودند، نتوانستند با یک استراتژی دقیق و کادرسازی اساسی طالبان را برای همیشه از وادی سیاست حذف کنند. یکی از خلاهای جدی‌ای که طالبان با استفاده از آن توانستند باز هم فاجعه‌های همانند؛ سقوط قندوز، جنگ هلمند، فاجعه‌ای شفاخانه نظامی داوود خان و در اخیر خلق بزرگ‌ترین فاجعه در قول اردوی ۲۰۹ شاهین را به وجود آورد، نبود یک مدیریت

قوی در نهادهای امنیتی کشور است.

چهارم- سیاسی شدن ارگان‌های امنیتی: چالش دیگر که سر راه برنامه‌های جنگی دولت در برابر طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی قرار می‌گیرد، برخورد سیاسی با یک مساله امنیتی-تاکتیکی است. این مساله درجایی خود بزرگ‌ترین ضربه را بر پیکر ارتش ملی و دیگر بخش‌های نظامی کشور وارد کرده است که پی آیند آن را می‌شود در گزینش‌های کرزی درگذشته و غنی در اکنون به چشم دید. این موضوع جدای از اینکه تنش‌های سیاسی را به اوج می‌رساند، ضربه‌ای بزرگ در بدنه‌ی نظام نیز هست. زمانی که برخورد قومی و سیاسی در نهادهای به مهمی وزارت دفاع و داخله به یک عرف ناپسند بلد شود - اکنون انتصابات و تعیینات در ارگان‌های امنیتی سیاسی و قومی است- دیگر از حرفه‌ای عمل کردن اردو و پلیس ملی نشانی نخواهد ماند. نمونه‌ی این مصادیق را می‌شود در همین تعیینات جدید بعد از فاجعه قول اردوی شاهین مشاهده کرد.

مساله دیگر که در ذیل سیاسی شدن ارگان‌های امنیتی قابل‌فهم و تحلیل است، تعریف غیر شفاف از «دشمن» است. زمانی که یک تعریف واضح از دشمن وجود نداشته باشد، قضیه به سیاسی بودن مساله امنیت ربط می‌گیرد. این عدم تعریف شفاف از دشمن و «سیاست دفاعی» بود که دمار از روزگار نیروهای امنیتی گرفتند. شکاف‌های زیادی را میان سرباز و صاحب‌منصب به وجود آورد و درنهایت به بازتولید و نفوذ طالبان -حتا- در صف‌های نیروهای ارتش نیز منجر شد.

پنجم- فساد گسترده: چالش عمده‌ای دیگر که نهادهای امنیتی را به‌زانو درآورده، فساد گستره است. فساد که تا ته‌ترین لایه‌های حکومت رخنه کرده، در نهادهای جنگی کشور، مشکل مضاعف خلق می‌کند. زمانی که یک وعده نان ساده به بیشتر از چند صد افغانی به آخرین سرباز خط مقدم جنگ برسد، حسابش را بکنیم که فساد چه قدر عمیق است. و اما در بخش دیگر که استراتژی و پلان‌های عملیاتی باشد نیز آسیب‌های خودش را‌دارند که میبادا به دشمن فروخته نشود. تمامی افشاگری‌های جنگی و برنامه‌های عملیاتی فقط در ذیل مفهوم بنام فساد قابل‌تحلیل و ارزیابی است.

چرا حمله به قول اردوی شاهین؟

قول اردوی شاهین یکی از پاسگاه‌های مهم ارتش ملی کشور است. این پایگاه نظامی، در شمال کشور موقعیت دارد و در یک و نیم دهه‌ای گذشته در فهرست پایگاه‌های امن به‌حساب می‌آمد. درگذشته‌ای نزدیک فقط قول اردوی ۲۱۵ میوند در خط سرخ قرار داشت و در برخی از مواقع شاهد حملات طالبان نیز بودند ولی با «تغییر جغرافیایی جنگ» از جنوب به شمال این باور زنده شد که قول اردوی شاهین نیز در آرمش نیستند و هرلحظه باید با دشمنان کشور درگیر باشند. نمونه‌های باز- پس‌گیری قندوز، سرکوب طالبان در ولایت‌های بدخشان، تخار، جوزجان... نشان‌گر این مساله بود که دیگر مسئولیت قول اردوی شاهین سنگین‌تر از گذشته شده است. با این حساب بود که ایستگاه نظامی، از تجهیزات کاملی برخوردار بود. بیشترین امکانات جنگی را در اختیار داشت. چه مساله باعث شد که بزرگ‌ترین حمله‌ی دشمن در یک چنین پایگاه قوی جنگی رخ داد؟ شاید آنچه در فوق به آن پرداخته شد، به نحوی در فاجعه‌ای بزرگ روز جمعه‌ی گذشته نیز قابل انطباق باشد. اما یک‌چیزی که هنوز به آن اشاره نشده، «نفوذ دشمن» در دستگاه ارتش ملی است. این مساله جدی‌ترین و اساسی‌ترین نگرانی است که دشمن در داخل نظام مهره‌های نفوذی‌اش را جایجا کرده است. در این شکی نیست که دستان از داخل قول اردو کارگر واقع شد تا، طالبان تروریست از کمربند امنیتی/ قراول عبور می‌کنند و خودشان را به مسجد و طعام خانه می‌رسانند. تبانی کنندگان داخلی این حمله‌های مرگبار بدون شک عسکرپچه‌ی روستایی نیست که صادقانه برای نان در راه وطن خود خدمت می‌کند، بلکه معامله‌گران بلند رتبه‌ای که هریک چندین ستاره بر شانه و دارای چندین مدال افتخار می‌باشد، است.



سرباز خط سُرخ



پوره نمیشه. اما در هرحال ما مجبوریم جنگ کنیم، این جنگ تمامی ندارد. تاوقتی که غذا و تجهیزات داشتیم جنگ می‌کنیم. خیلی وقت‌ها گرسنه می‌مانیم و غذای مان نمی‌رسد. به خاطر گرسنگی و تنگ دستی آماده هستیم که شب و روز در خط سرخ وظیفه اجرا کنیم برای که بتوانیم همین معاش کمی که داریم، ماهانه به خانه‌ی خود حواله کنیم تا فامیل مان دست‌گدایی پیش کسی دراز نکنند. این را هم خوب می‌دانیم که اگر قربانی شویم - که می‌شویم- فامیل مان باید ماه‌ها برای گرفتن پول اکرامیه‌ی مان پشت دروازه‌های ادارات دولتی سرگردان بگردند، ولی اگر خانم مان مقبول بود شاید زودتر بدهند. از سوی دیگر وضعیت جلب و جذب سربازان در پلیس و اردوی ملی نگران کننده است؛ اهلیت و هویت آدم‌ها دقیق تشخیص داده نمی‌شود. آدم‌های مشکوک زیادی وارد اردوگاه‌های نظامی می‌شوند که شاید به نفع دشمن کارکنند که موارد زیادی اتفاق افتاده است. گذشته از اینکه در دوران حکومت قبلی چقدر آدم‌های مرموز وارد ارتش ملی گردید، در حکومت جدید نیز این روند بهبود پیدا نکرده است؛ وقتی سری به مراکز جلب و جذب ارتش ملی بزنای حد اقل در یک مرکز روزانه بین ۱۰۰ تا پنجاه نفر ثبت نام می‌کنند و هیچ معیار مشخصی وجود ندارد که آدم‌ها را تشخیص دهد، فقط تذکره و عکس می‌خواهد، پس. حتی به ریاست ثبت احوال نفوس روان نمی‌کنند که تذکره تابعیت شان را دوباره تایید کنند. از سوی دیگر تذکره الکترونیکی نیز توزیع نگردیده است که هویت اصلی آدم‌ها تشخیص داده شود که این کار بیش‌تر از بعد قومی و سیاسی آن، برای نیروهای دفاعی کشور خطرناک است.

مسلح است، چرا گروه‌های هراس افکن در امن‌ترین پایگاه نظامی بلخ می‌توانند حمله بکنند؟ رییس جمهور غنی باید پاسخ دهد. وزیر دفاع و لوی درستیز دست نشانده‌ی کی بود؟ یخن سرقومندان اعلا‌ی کشور را باید پاره کرد که چرا نهادهای امنیتی و دفاعی کشور را قربانی مصلحت‌های قومی- سیاسی می‌کنند. چرا دست معاونیت دوم گرفته شد که امور دفاعی و امنیتی کشور را به عهده و وعده و شعاری که دسیسه‌سازهای سیاسی و قومی سرقومندان اعلا‌ی قوای مسلح انگشت اعتراض گذاشت.

هر روز آمار تلفات نیروی‌های امنیتی و ارتش ملی در سراسر کشور روی میز غنی گذاشته می‌شود، چرا در استراتژی دفاعی- امنیتی تغییر نمی‌آورد؟ کیفیت غذایی سربازان چگونه است؟ غنی با آن همه وعده و شعاری که برای ارتش ملی داده بود چه تغییراتی در خان سربازان گمنام خط سرخ آورده است؟ سرباز خط سرخ چند افغانی معاش دارد؟ اکرامیه‌ی سربازان قربانی چگونه پرداخت می‌گردد؟ در این مورد با یک سرباز گمنامی که در خط سرخ اجرای وظیفه می‌کند گفت و گو کردم، او دردهایش را این گونه فریاد کرد:

«معاش ما از ده هزار و چند صد افغانی بالاتر رفت و غذای ما هم از همان سیستم غذایی‌ای که در وزارت صحت عامه‌ی دوران کزری تصویب شده بود، بهتر نشده است. معاش سرباز هلمند و کابل یکی است. هرکسی واسطه داشت در شهرهای امن می‌ماند، اگر نداشت در خط سرخ روان می‌شوند. این تبعیض قومی به روحیه‌ی سربازان صدمه وارد می‌کند. حتی در رخصتی رفتن تبعیض قومی دخالت دارد و کسانی هستند که هیچ گاهی نوبت رخصتی شان

«تا کسی مجبور نباشه

به اردو نمیره، شب تا

صبح پیره می‌کنم و

روزها پیش دروازه در

«خط سرخ» وظیفه

اجرا می‌کنم، اما با

این همه خطر که

دارد ماهانه دوازده هزار

معاش دارم که نه کرایه‌ی

خانه میشه، نه خرج و

نه برای پسرانم لباس

خوب گرفته می‌تونم،

پس شما قضاوت کنید

که زمانه به مراد دل‌م

می‌چرخد یانه؟».

که زمانه به مراد دل‌م می‌چرخد یانه؟».

سربازان گمنام که در خط سرخ قراردارند اما بیش‌ترین آمار تلفات را دارند که شاید روزانه ده‌ها سرباز گمنام جان شان را از دست دهند. با گلوله‌های طالب و داعش تیرباران شوند. برای همیشه در میان دره‌های تنگ و تاریک بخوایند. دریای درخت‌های کاج و ناچو بمیزند و کسی سراغ شان را هم نگیرند. در فاجعه‌ی قول اردوی ۲۰۹ شاهین بیش‌ترین تلفات را سربازان خط سرخ دیدند که آمار آرایه شده تکان دهنده است.

مرگ سرباز اما جقدر باشهامت، مغرورانه و شجاعانه است، در عین حال تراژیک و مرگبار. وقتی پیکر پاره پاره‌ی سربازی را می‌بینی که با گلوله‌های دشمن سلاخی شده اما نمی‌توانی اشک نریزی، اگر از پلک‌هایت اشک جاری نگردد، باید به عاطفه و احساس انسانی خود شک کنی، مرگ یک سرباز مصداق همان شعری است که برای بابه سروده شده است: «مرگ یک قهرمان چه سنگین است!» عامل کشتار سربازان گمنام خط سرخ، بیش‌تر از اینکه گروه‌های هراس افکن باشند، سرقومندان اعلا‌ی قوای



که محمد احمدی

از کنار جاده می‌گذشتم ناگاه چشمانم به سربازی افتاد که در خط سرخ ایستاده بود؛ جایی که هیچ کسی حق ایستاد شدن را ندارد جز سرباز خط سرخ، خط سرخ اما خط سرخ است؛ فرقی نمی‌کند که سرباز در پیش دروازه‌ی وزارت‌ی باشد یا در مرز دیورند و یا در خط مقابله بادشمن، هرسه برای سرباز خط سرخ است.

در گوشه‌ی خود را گرفتیم، دیدم که سرباز خط سرخ در یک طرف شانه‌ی خود تفنگ را آویزان کرده بود و با دست دیگر به هرقامی که از جلو رویش می‌گذشت «سلام نظامی» می‌داد، از سوئی هم با چشمانش وضعیت را کنترل می‌کرد که مبادا مهاجمی در مفر نظامی‌ای که فرماندهان بلند رتبه‌ی امنیتی زندگی می‌کنند، شلیک کند، کشتار گاهی دیگری بسازند که فاجعه‌ی قول اردوی ۲۰۹ شاهین بلخ را فراموش کنیم.

رفت و آمد کمتر شد و فضا خلوت به نظر می‌رسید، آرام آرام خود را پهلوی سرباز خط سرخ رساندم، با ملایمت تمام سر صحبت را باز کردم، خواستم از وضعیت زندگی سرباز خط سرخ بدانم. سرباز لیخنندی قشنگی زد، اما دل افگارتر از «گل‌های سرخ مزار» به نظر می‌رسید؛ گل‌های سرخ تازه‌ی شهر مزار که پژمرده و آشفته شده بودند، بانگ‌ها عمیقی گفت:

«از همه چیز می‌توانی بپرسی، اما نمی‌توانی از خط سرخ عبور کنی و در مورد کارهای سرباز خط سرخ بدانی، اجازه ندارم اسرار امنیتی را به کسی بگویم.»

به سرباز گفتم نه نمی‌خواهم از خط سرخ عبور کنم و اسرار امنیتی را از یک سرباز کشف کنم، از سوی دیگر یک سرباز به اطلاعات امنیتی دست رسی ندارد. اما هرچند که وقت هم نداری می‌خواهم مثل یک دوست صحبت کنیم، کمی از زمانه و روزگارت برایم بگو، از وظیفه‌ات راضی هستی؟ چقدر معاش داری؟ خانه شخصی داری یانه؟ آیا زمانه و روزگار به مراد دلت می‌چرخد؟ آهی سردی کشید و گفت:

«تا کسی مجبور نباشه به اردو نمیره، شب تا صبح پیره می‌کنم و روزها پیش دروازه در «خط سرخ» وظیفه اجرا می‌کنم، اما با این همه خطر که دارد ماهانه دوازده هزار معاش دارم که نه کرایه‌ی خانه میشه، نه خرج و نه برای پسرانم لباس خوب گرفته می‌تونم، پس شما قضاوت کنید

جنگ سیاسی - روانی؛

پیامد منفی بالای روحیه سربازان می‌گذارد



که فاطمه باتوری

اشاره: معمولاً برداشته‌ها این بود که جنگ تن‌ها بُعد فیزیکی دارد که دولت‌ها برای قدرت و مانور سیاسی از نیروی نظامی‌ای مجهز با تسلیحات نظامی استفاده می‌کردند، اما جنگ روانی و تبلیغاتی خطرناک‌تر از آن است. تن‌ها از گلوله‌های نظامی خون نمی‌چکند بلکه از ذهنیت‌ها نیز خون می‌ریزند که دولت‌ها از طریق پخش شایعه اذهان جامعه را مخشوش می‌کنند.

جنگ نرم همانند جنگ سخت، اهداف مختلفی را دنبال می‌کند و هدف نهایی هردو جنگ تغییر نظام سیاسی، حفظ و یا گسترش قدرت، سلطه و اقتدار شان است؛ هردو به دنبال مهار و فروپاشی قدرت رقیب بوده و تلاش دارند که اذهان جامعه را از طریق پخش شایعه، اتهام بستن علیه هم دیگر به خود شان جلب کنند و درک مردم را از واقعیت‌های سیاسی مجود به نفع خودشان تغییر دهند. گروه‌های سیاسی اما برای تطبیق خواسته‌های شان شک و تردید دردل‌ها و اذهان مردم ایجاد می‌کنند؛ روحیه‌ی بی‌اعتمادی، هرج و مرج، تفرقه و بدبینی را در میان مردم نسبت به قدرت موجود ایجاد می‌کنند. این طریق می‌توانند بدون استفاده از قدرت نظامی طرف را مهار کنند. ابزار اصلی در این جنگ افتخارگرایی و هم‌راه‌سازی بوده که تلاش می‌شوند تا ارزش‌های جامعه را با استفاده از رسانه‌ها و دانش روانشناختی باخود هم‌سو بسازند و در ارزش‌های دیگران تردید ایجاد کنند.

شرط اساسی جنگ سیاسی- روانی دریافت نکات ضعف طرف‌های در گیر است که با کدام هدف می‌توانند مخاطب را تضعیف کرده و تحت پرسش قراردهند. میزان حساسیت مردم را در نظر گرفته و دست به بحث‌های قومی-زبانی، نژادی و تاریخی می‌زنند، برای شان زبان، قوم، دین و



می‌داند و دیگران به خیانت ملی متهم می‌کند. پیامد چنین جنگ‌های سیاسی- روانی اما، روحیه‌ی سربازان خط جنگ را تضعیف می‌کند. قوت و توان مقابله با دشمن را از نیروهای امنیتی می‌گیرد. سربازان دچار تردید و تهدید به سقوط می‌شوند. وقتی سرباز در خط سرخ با گروه‌های تروریستی می‌جنگند امید این می‌رود که از طرف حکومت و رهبران سیاسی تشویق و حمایت گردد اما برعکس، نیروهای امنیتی کشور شاید به این فکر کنند که مبادا روزی حکومت از شهرکابل سقوط کنند که ادامه چنین جنگ‌های سیاسی- روانی سربازان را تضعیف می‌کند.

می‌باشد. نیروهای امنیتی هر روز قربانی می‌دهند که در این اواخر چندین حمله‌ی سنگین بالای نیروهای دفاعی کشور صورت گرفت؛ از جمله حمله بر شفاخانه نظامی چهارصد بیستر داوود خان، اخیراً حمله‌ی خونین و مرگبار که در قول اردوی ۲۰۹ شاهین در بلخ رخ داد، جان نزدیک به دوصد سرباز را گرفت، اما در چنین وضعیتی دشوار امنیتی بازار جنگ‌های سیاسی- روانی بین نخبگان سیاسی و سران قومی داغ است، یکی خود را مشروع می‌داند و دیگری را نامشروع قلمداد می‌کند، این طرف حق است و آن طرف ناحق، یکی خود را پاینده به ارزش‌های ملی



سال اول، شماره ۴۲، شنبه، ۹ ثور ۱۳۹۶، ۲۹ اپریل ۲۰۱۷

مدیر مسئول: محمد احمدی ۰۷۹۴۱۵۷۳۳۱ / ۰۷۹۳۴۴۲۹۵۷
سر دبیر: عبدالرحمان رضایی ۰۷۷۸۴۱۲۸۵۶
دبیر بخش سیاسی: رضا لعلی
ویراستار: محمد رها
دبیر بخش خبر و عکس: جعفر رحیمی
گزارشگران: الباس طاهری و باقر مبلغ پور
صفحه آرا: موسی آنبین

خاطرات یک سرباز (از سقوط ولسوالی سنگین ولایت هلمند)

فصل زمستان بود، در کندک هفتم عملیات خاص ولایت هلمند وظیفه اجرا می‌کردم. در اتاق سربازان با یکی از همسنگران خود مصروف قصه بودم، ناگهان نوکریوال با عجله‌ی تمام آمد و گفت: «سرباز!.....! وظیفه است». با عجله‌ی تمام به طرف قوماندانی تولی حرکت کردم که قوماندان در بلندگو به سربازان هی صدا می‌زد که وظیفه است آماده شوید! آن‌هم در ولسوالی سنگین ولایت هلمند که در خط سرخ امنیتی قرار داشت. من آماده شدم و نیم ساعت بعد حرکت کردیم با ۲۰ عراده تانک «هاموی». تعداد پرسونل ۱۰۰ نفر بود، اما همه‌ی پرسونل بی‌خبر بودند که به کجا می‌روند. رفتیم به دوراهی ولسوالی «سنگین» نیم ساعت صبر کردیم تا تانک ضربتی بیاید، از سوی هم قوماندان تولی گفت که ولسوالی سنگین سقوط کرده است.

ساعت ۲ بعد از ظهر به طرف ولسوالی سنگین حرکت کردیم و ۵ کیلومتر از دو راهی دور شدیم که در کمین طالبان برخوردیم و نیم ساعت با طالبان درگیر شدیم. در جاده هم، ماین فرش شده بود. خوشبختانه که انجینر ماین‌پاک باخود داشتیم، او کم کم جاده را از «ماین» پاک کرد و ما حرکت کردیم. تا لَوای دوم ولسوالی سنگین ۲۵ حلقه ماین منفجر داده شد. تقریباً ساعت طرف‌های ۹ بجایی شب می‌چرخید که در لَوای دوم ولسوالی سنگین رسیدیم.

پرسونل اردوی ملی بسیار خوشحال بودند. شب در لَوای ماندیم، قوماندان لَوای برای ما گفت که «شکرشیله» در دست طالبان است. در آنجا یک پوسته مانده به نام «الماس» که در همین خط قرار دارد. ما کوماندها از همه چیز باخبر شدیم، اما قوماندان لَوای برای ما گفته بود که به سربازان اردو نگوئید. فردا شد، قوماندان لَوای گفت که از «بازار» تا راه کندک اول آزاد شود. این کندک ۶۰ نفر شهید داده، اما چهار اطراف کندک دوم را طالبان گرفته است و راهش هم ماین فرش شده است. ما در سرک شکرشیله حرکت کردیم، از این سرک تا بازار ۷ حلقه ماین جایجا شده بود. وقتی داخل بازار شدیم با گروه طالبان درگیر شدیم، ۴ ساعت تمام را جنگ کردیم تا موفق شدیم. بازار را از وجود طالبان تصفیه کردیم و دوباره این بازار در دست ما قرار گرفت. عاجل به لَوای مخابره کردیم و گفتیم که بازار در دست ما است. در جواب گفتند:

شما به کندک دو بگوئید که حرکت کنند و قوماندان لَوای اضافه کرد: تا شام آنجا باشید، کندک حرکت می‌کند، ما شام همانجا ماندیم، اما هیچ خبری از کندک نیامد. ساعت ۸ شب بود به ما خبر داد که شما از بازار بیایید در لَوای کندک دو، فردا می‌آیند. ما حرکت کردیم و به طرف لَوای آمدیم که از صبح تا ۸ شب نه نان داشتیم و نه آب، قوماندان لَوای گفت که فردا کندک دوم پیاده حرکت می‌کند. گفتیم: درست است. اما رفتار قوماندان لَوای با ما خوب نبود. باز فردا وقتی به بازار رفتیم، دیدیم که طالبان دوباره جایجا شده است! گفتیم: امروز روز سختی است! داخل بازار شدیم، هیچ گپی نبود. پس از نیم ساعت ناگهان جنگ در گرفت و طالبان با سلاح سنگین RPG۸۲ از چهار طرف شروع کردند، اما ما نیز سلاح سنگین داشتیم. مدت یک ساعت جنگ کردیم تا جنگ سرد شد. قوماندان تولی گفت که از موتر پیاده می‌شود و ما در داخل دکان جایجا شدیم، اما دیدیم باز طالبان حمله کردند. ما داخل دکان بودیم، طالبان از چهار طرف ما شروع کردند و برای ما گفتند که تسلیم شوید، ولی ما این بار حمله کردیم، جنگ رو دررو و «میل ده‌میل» شروع شد. در این هنگامه‌های دشوار تا شام ما هرچه صدا کردیم و نیروی کمکی از اردو ملی و ضربتی خواستیم، فقط می‌گفت: نیم ساعت بعد می‌رسد، ولی این نیم ساعت تا شام خلاص نشد که نشد. ما تا شام بسیار سخت درگیر بودیم و از نیروی ما کدام تلفاتی نداشت، اما ۱۸ نفر از نیروی طالبان را کشتیم.

ساعت ۷ شام جنگ سرد شد و برای ما از لَوای ارتباط گرفت، گفت که بیاید به لَوای «کندک دوم». پیاده حرکت کردیم، از بازار رقتیم به طرف لَوای. وقتی به لَوای رسیدیم، خلاف توقع ما قوماندان لَوای اصلاً خوشحال نبود؛ در حالی که ما برای طالبان سخت تلفات وارد کرده بودیم، تشویق که هیچ، قوماندان یکبار هم به دیدن ما نیامد و حتا برای ما جای استراحت نداد، هر شب را در داخل موتر سبزی می‌کردیم. از آب و نان هم هیچ خبر نبود و در ۲۴ ساعت نان خشک برای ما می‌رسید. وقتی فردا شد، گفت که باید دوباره پوسته‌ی الماس را بگیرید، ما حرکت کردیم به طرف خط نبرد. از این روز بود که سختی‌های ما شروع شد.

وقتی به نزدیک پوسته‌ی الماس رسیدیم در داخل پوسته طالبان بود، ۵ نفر از طلا لیان با ما درگیری کردند که هر پنج را کشتیم. دوباره پوسته‌ی الماس را در دست گرفتیم. از لَوای گفت که ۲۰ نفر اردو روان می‌کند و این ۲۰ نفر رسیدند تا در پوسته جایجا شوند. برای ما گفته شد که باید در پوسته‌ی الماس در کنار اردو باشیم ۲۰ نفر اردو و ۳۰ نفر کومانده بودیم، درگیری بسیار شدید بود. شب، تولی اول کومانده‌ی کندک هفت در داخل «کندک دوم پیاده» پایین شد و هر روز و هر شب ما درگیری بود. چهار شب بعد برای ما گفته شد که باید دو باره بازار را بگیریم. هوا بارانی بود و شبی خطرناک به نظر می‌رسید. تولی اول ما در آخر بازار بود و تمامی بازار دو کیلومتر مساحت دارد. ساعتی ۹ شب از پوسته‌ی الماس طرف بازار حرکت کردیم، از پوسته ۱۰۰ متر دور شدیم که طالبان در راه کمین گرفته بودند و از طرف دیگر هوا به شدت بارانی است.

از چهار طرف ما شلیک شروع شد و ما در وسط ماندیم، در ۲۰ دقیقه درگیری ۲ نفر شهید و ۱۲ نفر زخمی دادیم، اما طالبان با دوربین‌های شب‌بین مجهز بودند و قطعه‌ی سرخشان بود که با ما جنگ می‌کردند. کسی از کس خبر نیست و تمام ارتباطات ما با لَوای قطع شد. زخمی‌ها را از میدان کشیدیم. برای من بسیار سخت بود به خاطر که من تنها بودم، فقط ۸ نفر جور مانده بود که برگشت کردیم و من آمبولانس را از پوسته‌ی الماس گرفتم، شب تا صبح زخمی انتقال دادم. از پوسته‌ی الماس تا لَوای، ۵ کیلومتر راه بود. دیگر موتر نداشتیم، فقط یک موتر بود و بدون کدام موتر امنیتی دیگر. در راه من نیز کمین شده بود، اما هر بار موفق می‌شدم، آن‌هم همراه شهید و زخمی. تا صبح فقط ۸ نفر در پوسته‌ی الماس مانده بودند، از طرف لَوای کدام کمکی برای ما نرسید، حتا آب و نان وجود نداشت و گرسنه بودیم. از سوی دیگر بار بار از طرف لَوای و کندک به ما گفته می‌شد که پوسته‌ی الماس را رها نکنید و پوسته را محکم بگیرید.

در خط نبرد نیروهای امنیتی با مشکل نبود حمایه هوایی و زمینی مواجه بودند و در بعضی مواقع کمبود مهمات ما را در معرض محاصره شدن قرار می‌داد. نبود تجهیزات پیشرفته در کشف و خنثا سازی ماین در خط نبرد نیز یکی از مشکلات عمده نیروهای امنیتی می‌باشد.

اعاشه‌ی که برای نیروهای امنیتی داده می‌شود بسیار بی‌کیفیت پایین و ناچیز می‌باشد. البسه‌ی نیروهای امنیتی نیز بسیار بی‌کیفیت می‌باشد و زمان توزیع آن بسیار دیر و طولانی می‌باشد. در ساحات جنگی، زمان رسیدن رخصتی بسیار طولانی می‌باشد و این امر خود باعث می‌شود که سرباز یا بریدملی که به رخصتی برود دیگر بر نمی‌گردد.

تبعیضات قومی در قطعات بسیار زیاد است، طور مثال هر قوماندان و یا امر کوشش می‌کنند تا قوم و فرد مورد نظر خود را تقدیر و تحسین کند و در قدم اول از قوم خود نفر را به کورس‌ها و بورس‌ها معرفی می‌کند و همیشه قوماندان کوشش می‌کنند تمام امتیازها را به قوم خود و مجازات را به کسان دیگر بدهند.

